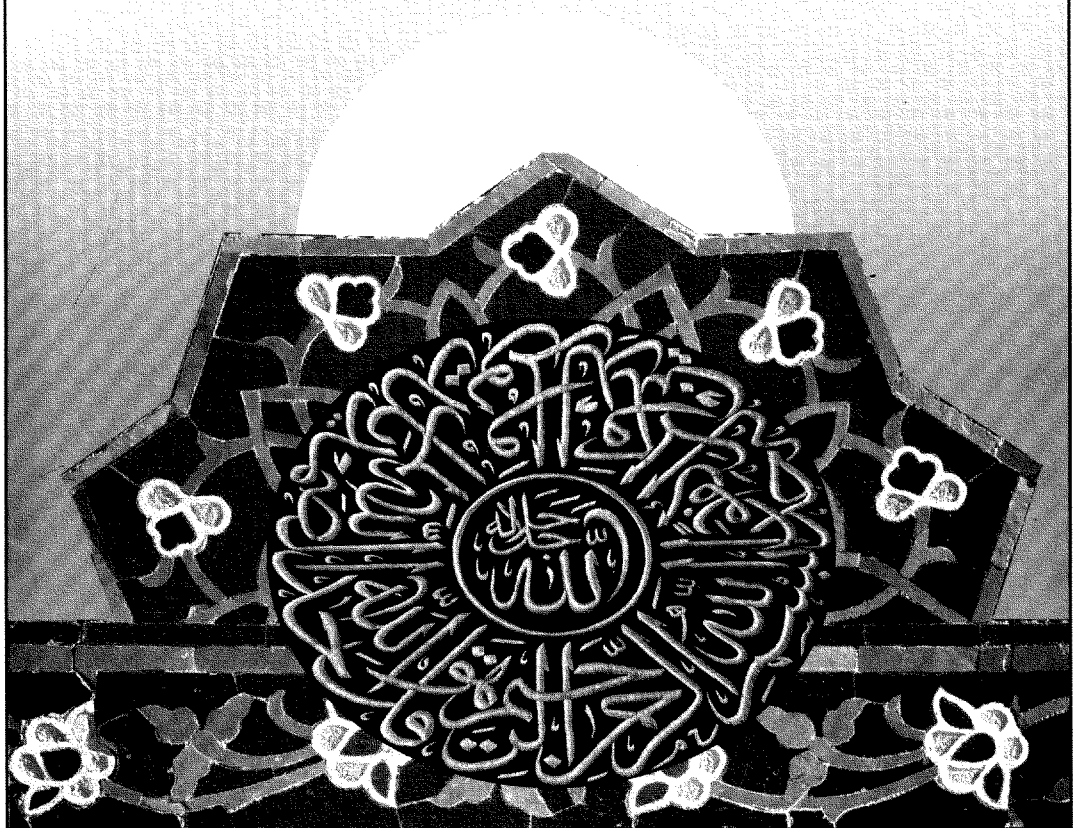


حج در آئینه ادب فارسی



از کعبه‌ای تا کعبه‌ی دل



جواد محذثی

در میان نسخه‌های خطی باز مانده از کتابخانه مرحوم «فیض کاشانی»، نسخه‌ای خطی یافت شد، که از حکیم و فیلسوف بزرگ، صدرالمتألهین شیرازی و به خط خود وی بود. این مجموعه نفیس که با زبان شعر، مباحثی عمیق و لطیف از مبدأ و معاد و موضوعات کلامی و اسرار عرفانی و سیر و سلوک را دربردارد، در سال ۱۳۷۶ ش. و بر آستانه برگزاری کنگره بزرگداشت مرحوم ملاصدرای شیرازی از سوی کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته در ۲۱۶ صفحه و زیری منتشر شد. احیای این اثر که به کوشش آقای مصطفی فیضی، با مقدمه‌ای مبسوط عرضه شد، گامی دیگر در توجه داشتن و توجه دادن به معارف ناب و لطیف عرفانی است. در فصلی از این منظومه که عنوان «در بیان راه سلوک و عشق و اختلاف مذاهب» را بر خود دارد، پیش از شروع اشعار، چنین آمده است: «در بیان راه خدا که سلوک روندگان حق بین است و مبدأ آن و محرک عشق حقیقی و اشاره به اختلاف مذاهب ناس».

از دیدگاه عرفانی ملاصدرا، مهم، یافتن «حق» و داشتن برهان روشن و یقینی در این راه است و اوهام و علوم وهمی و وساوس شیطانی، دزد راه و غارت دین و راه یافتن نامحرم به حریم حرم دل است.

از آنجا که قلب انسان، آینه تجلی این حقیقت‌هاست، باید آن را زلال و صاف نگاه

داشت. وی برای تبیین این مباحث ژرف و لطیف معنوی، جابه‌جا از تمثیل و مثال هم بهره می‌گیرد.

تشبیه دل به حرم، و تشبیه باورهای ناب به ورود به حرم امن، در بخشی از این شعر دیده می‌شود. هر چند سروده او در باب حالات قلب و معارف قلبی و اعتقادات ناب و راه‌های دست یافتن به آن‌هاست، نه بحث از حج و کعبه و احرام و حرم و بتخانه، ولی به کمک تمثیل، آن حقیقت والا را بهتر و زیباتر ترسیم می‌نماید.

در کنار «کعبه گیل»، «کعبه دل» را مطرح می‌کند و به قداست قلب مؤمن که حرم خداست و سزاوار آن نیست که جایگاه بت‌های گوناگون گردد؛ چرا که با وجود این بت‌ها در کعبه دل، جایی برای تابش نور الهی و تجلی حق باقی نمی‌ماند، «وهم» و «شک» را از همین بتها به شمار می‌آورد:

این درون‌های به وهم آمیخته	کی بود اصنام ازو آویخته
کی شود پاک از بتان شک و ریب	کی نماید حق در او انوار غیب
تا تو را بر طاق دل هست این صنم	کی شوی ایزد پرست، ای متهم؟

آنگاه به «بت‌شکنی» در کعبه درون اشاره می‌کند و همانگونه که در سال فتح مکه، حضرت امیر علیه السلام پای بر دوش حضرت رسول نهاد و بر بام کعبه رفت و بت‌ها را واژگون ساخت، تا حاکمیت الهی پیامبر در مدینه و مکه، استوار گشت، برای حاکمیت حق پرستی در «مدینه نفس و جان»، لازم است «پای عقل» بر «کتف روح» قرار گیرد و این بت‌شکنی صورت پذیرد:

تا ز طاق کعبه این اصنام را	می‌نیندازی به نور اهتدا
تا به کتف روح، پای عقل را	نهی از برهان و کشف، ای بینوا
پس نیندازی ز طاق دل به فنّ	صورت این وهم‌های چون وثن
کی شود اندر مدینه نفس تو	حق پرستیدن میسر، ای عمو
کی شود در کافرستان درون	حق پرستیدن میسر، جز فسون؟

تمثیل دیگر صدرالمثالیهین در مورد جایگاه کعبه در مکه است و جایگاه دل در

اعضای بدن. شرافت سرزمین مکه به کعبه مقدس است و شرافت اعضا به قلب. اگر کعبه، خانه نخستین است و «دحو الأرض» از زیر آن آغاز شده است، قلب نیز نخستین خانه‌ای است که انوار غیبی و ملکوت حق بر آن تابیده و شرافت یافته است:

هست کعبه بر مثال دل همی	که بود در صدر مکه مختفی
کعبه تحقیق، دل را می‌شمر	در میان بگه صدر، ای پسر
زاده الله الشرف، دادش خدا	سروری بر جمله اعضای شما
دحوه الأرض بدن زیر دل است	زآنکه در وی نور حق را منزل است
«اول بیت و وضع» دان قلب را	الذی مگه، بود صدر شما
«فیه آیات» همه انوار غیب	گشته ظاهر بر دل بی‌شک و ریب

ابراهیم خلیل، وقتی بنای کعبه را نهاد تا حرم امن الهی شود، به فرمان خداوند ﴿أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...﴾ همگان را به دیدار این خانه فراخواند تا به زیارت آن آیند و چون به این «مقام» رسند، به مقام «امنیّت» دست یابند و در این حرم امن الهی، ایمن شوند ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.

ملاصدرا، مقام «صاحب‌دلی» را مقام امنیّت و ایمنی می‌داند و پای نهادن در حریم دل و مقیم شدن در «مقام دل» را سبب ایمنی از دیو و دد و ستم و ظلمت می‌شمرد:

جمع گشته ز امر حق از هر طرف	مردمان اینجا پی کسب شرف
جملگی آیند بهر حجّ و طوف	سوی این خانه برای دفع خوف
هر که جانش در مقام دل رسید	گشت امن از قتل و ضرب و وارheid
از عفاریت و زغیلان، وز ستم	گردد ایمن آنکه شد اندر حرم
از فساد و شرّ این ظلمت سرا	زین حرم یابی امان، دروی در آ
هر که صاحب دل شود یابد امان	از فساد و شرّ و مکر گمراهان
هر که داخل شد در او، یابد امان	همچو ابراهیم روح از گمراهان

وی سپس محدوده بین «دل» تا «حواس» را منطقه «غیر ذی‌زرع» می‌داند که همه قوا و نیروها، ثمرها و محصولات خود را از اطراف به این سمت و سوی می‌آورند، قوایی که



هر کدام را نامی جداست و در این «منطقه» جامی گیرد. شیاطینی هم هستند که می‌کوشند در این محدوده وارد شوند:

چند شیطان اندر او، هم چند حق	تا کدامین غالب آید در سبق
خواه تحریکی و خواه ادراکی اند	بهر اصلاح درونِ خاکی اند

و روح را همچون یک پیامبر ترسیم می‌کند که سخن از خدا می‌گوید، نه از وهم و قیاس. قوای انسان هم هر کدام مثل یکی از آحاد امت اویند که در جایگاه، خود قرار می‌گیرند. همانگونه که امت پیامبر، برخی عرب و هاشمی بودند و برخی عجم (با همان تعریفی که از لفظ عرب و عجم و وضوح و ابهام و گنگی می‌کنند) نیروهای فکری روح را هاشمی و ادراکات را عرب می‌داند و بقیه را عجم:

از عرب قسمی و قسمی اعجمی	قوت فکری بود چون هاشمی
هر چه ادراک است باشد از عرب	و آن دگر هست اعجمی اندر نسب

باز هم تمثیل به محیط دعوت پیامبر و ترسیم از جاهلیت پیش از اسلام است و «مقام ابراهیم» را جایی می‌داند که ذکر قلبی پیوسته باشد و هر جا که نماز و حق پرستی باشد، آنجا «ابراهیم روح» را حاضر می‌بیند. «فتح مکه» از این منظر، وقتی است قوای دیگر، دسته دسته برای اقتدا به روح بیایند و جهاد با «ابوسفیان نفس» انجام گیرد:

بوده هر یک در زمان جاهلی	بر سر خود کافری، سنگین دلی
بوده‌اند از جاهلیت هر کدام	سرکش و مست و حرون و بد لگام
دین چون نبود، می‌شود دنیا خراب	جملگی روی زمین گیرد دواب
اینچنین بوده است دائم در جهان	بی‌نبوت لشکر شیطان و جان
فتح مکه چون شود مر روح را	فوج فوج آیند بهر اقتدا
فتح مکه چون شدی بعد از جهاد	با ابوسفیان نفس پر عناد
داشت خویشاوندی با نور روح	لیک سرکش بود و مست بی‌فتوح
در درونش کفر ابلیسی بدی	وهم ظلمانی بر او غالب شدی

نار «وهم» از نور «ایمان» منطقی است سرکشی اندر درویش مختفی است

نزاع میان دین و وهم ادامه می‌یابد و چون قوت برهان بر دل می‌نشیند، کم کم «وهم» از بین می‌رود و آتش آن که خاموش می‌شود و انوار جان آشکار می‌گردد و در مقابل فروغ دین خدا، وهم - که آتش پرستان است - به ذغالی خاموش تبدیل می‌شود و «نور دین» بر «آتش وهم» چیره شده، با بعثت پیامبر، آتش پرستان فرو می‌میرد و آتش نمرودیان از خاصیت می‌افتد.

مرحوم صدرالمآلهین، در ادامه شعر خود، یادی از ابراهیم بت شکن می‌کند و مبارزه با شرک را که هم او و هم رسول خدا ﷺ داشته‌اند باز می‌گوید، همه برای برون راندن بت شرک از «کعبه دل» است و چون گفتن «وَجْهْتُ وَجْهِي» اینان برخاسته از دل بوده، بت‌های شرک یک به یک شکسته و نابود می‌شدند و صورت‌های اصنام از وجود او محو می‌گشت و این همان غلبه روح بر جسم و یقین بر خیال است:

نور توحید از دلش در اعتلا	بوده ابراهیم شیخ انبیا
تا برون کرد از درِ دل نام شرک	همچو پیغمبر شکست اصنام شرک
می‌فتادند از وجودش آن صور	گشت از او اصنام، یکسر منکسر
روح غالب گشت مر اجسام را	کرد خالی از خیال اصنام را
گشت بارد از یقین اسلام جو	آتش نمرود وهم از نور او

در ادامه، از ساقی، می‌نابی از نور روح می‌طلبد تا پرتو آن، آتش‌های نخوت را بشکند و با منزل گزیدن جبرئیل در دل، رود نیل شعله‌ور گردد و قطره‌ای از آن می، انسان را مست و خراب می‌کند و آتش ابلیس را نابود می‌سازد و هستی نمرودی را تباه می‌کند:

می بر آرد نورش ابراهیم وار	ز آتش هستی نمرودی دمار
گر چکد در چشم اعمی قطره‌ای	می‌بیند در جهان هر ذره‌ای

و بوی خوشی که از پیراهن این یوسف معنی به مشام می‌رسد، شیدای آن می‌گردد. و اگر عاشقان، پیوسته از باد صبا بوی آشنا می‌شنوند، از آن جهت است که گذر از آن کوی کرده است:



هر کجا گردد صبا، بوسند جا
 زین جهت یابند عشاق نوا

گر ز صهبا، بو همی گرد صبا
 از صبا پیوسته بوی آشنا

و ... بدین گونه، بهره‌گیری ملاصدرای فیلسوف، از تمثیلات مرتبط با کعبه و مکه و احرام و حرم و ابراهیم و وادی غیر ذی‌زرع، برای تبیین معارف والای جای گرفته بر کعبه دل و زدودن بت‌های شرک و شک و وهم و خیال و ... به پایان می‌رسد. اما مثنوی او که خطاب به «بالا نشینان مصطفیٰ عالم افلاک و پاکیزگان از کدورت و لوث عالم حواس ناپاک بی‌ادارک و ابداعیان جهان ملکوت و مقربان حضرت لاهوت» ادامه می‌یابد.